

خارج اصول. بررسی کتاب من لایحضر و تهذیبین. جلسات ۱۲۸/۱۲۹/۸/۱۰/۱۴۰۰

سخن ما در بررسی کلام صدوق ره در مقدمه من لایحضره الفقیه بود. اینکه آیا از این مقدمه می توان به نحوی اعتباری برای روایات این کتاب و اعتماد بر آنها پیدا کرد یا خیر؟

مرحوم صدوق اولاً گفتند من به درخواست یکی از دوستان که گفته بود کتابی شبیه من لایحضره الطیب در فقه بنویسم که من نوشتم. من قصدم نقل از هر کسی نیست بلکه گزینش کردم و روایاتی را انتخاب کردم که احکم بصحته و اعتقد فیه انه حجه فی ما بینی و بین ربی

و ثانیاً منابع من کتب معمولی نیست منابع ما فیه متخرج من کتب مشهوره

این آنچه که فرمایشش شیخ صدوق بود با اضافاتی که بیان گشت.

اشکال مرحوم خویی

مرحوم خویی ره می فرماید این سخن مرحوم صدوق نهایش ائی است که روایات کتابش را تصحیح نموده ولی تصحیح الروایه بجز توثیق راوی است. گاهی صدوق راویان را توثیق می کند اما گاهی روایات را تصحیح می کند. و ما معتقدیم که نه تنها تصحیح احد الاعلام المتأخرین نسبت به روایت فائده ای ندارد بلکه تصحیح روایت بوسیله احد الاعلام المتقدمین مانند مرحوم صدوق نیز فائده ای ندارد.

اگر کسی مانند من خوبی معتقد بود روایتی را باید فتوا داد که صحیح السند باشد یعنی تمام روات عادل امامی موثق باشند یا موثق باشد یعنی اگر امامی نیستند راستگو باشند اگر کسی این اعتقاد را داشت یا اگر کسی حد اکثر گفت من روایت حسنه را نیز قبول دارم یعنی روایتی که راوی آن امامی ممدوحی باشد که توثیق ندارد کسی که در حجیت روایات دروغ گو نبودن راوی را اخذ کند وثاقت راوی را معتبر کند از این سخن جناب صدوق وثاقت روات استفاده نمی شود. ایشان در طی مراحل فنی از جمله سند به این نتیجه رسیده که منابع معتبره است و احادیثش صحیح است و این روایات حجت فی ما بین او بین خداوند است. برای صدوق بعنوان مجتهد و حدیث شناس حجت تمام است اما گفته او برای دیگران که در اعتبار روایت وثاقت راوی را معتبر می دهد فائده ندارد.

ایشان روایاتش در نزدش مقبول است اما علاوه بر سند ایشان قرائی دیگری را هم برای اعتبار روایت دارد و ان قرائن اجتهادی و حدسی است و این شهادت به امر غیر حسی بلکه امر حدسی است که کار ساز نیست.

این که ما به گواهی نجاشی و شیخ طوسی و کشی در رجال اعتماد داریم چون این شهادتها حسی است و اگر هم شک کنیم که حسی است یا حدسی سیره عقلا در چنین مواردی اصلاً له الحس است مگر یقین به حدسیت پیدا کنیم؟

پاسخ به اشکال مرحوم خویی

در پاسخ سخن محقق خویی عرض می‌کنم قرائنی که صدوق بر طبق آن قرائن روایتی را معتبر می‌داند یکی این بود که یک روایت در بسیاری از اصول اربعه ماء آمده باشد. صدوقی که بسیاری از اصول اربعه ماء را دارد اگر بگوید روایتی معتبر است و دلیلش این باشد که در بسیاری از اصول اربعه ماء آمده است این امر حدسی نیست کتابها را داشته و دیده که آمده است.

این که یکی از قرائن وجود اعتبار، در یک روایت این باشد که از کتب مشهوره و مرجع و معوّّل نقل کرده باشد برای علمای آن زمان مانند صدوق معیاری حسی است. مانند صدوق می‌بیند روایتی در ۵ کتاب آمده می‌بیند در اصل زراعه آمده می‌بیند این روایات در نسلهای قبلی مورد اعتماد بوده این اجتهاد نمی‌خواهد بلکه حس است.

مواردی هم مدرک صدوق در اعتبار بخشی اجتهادی است مانند این که آیا روایتی با قرآن منطبق است یا خیر؟ آیا تقیه است یا خیر؟ اجتهادی است؟ اما مواردی که حکم به اعتبار را ندانیم که حسی است یا حدسی خود سید خویی به ما یاد داد که بگویید اصل حسی است. و حدس مداخلیتی ندارد.

این اشکال اول مرحوم خویی و جوابش.

اشکال دوم و سوم خویی

این که از نظر سندی هم اگر صدوق بخواهد تضمین بدهد به اعتبار روایاتش این یک تضمین تقلیدی است زیرا صدوق بارها در من لایحضر تاکید می‌کند هر رجالی را یا راوی را استادم ابن ولید معتبر بداند من هم قبول دارم هر کسی را او معتبر نداند من هم قبول ندارم. لذا صدوق حتی اگر بررسی رجالی کند خود مستقل نیست مانند شیخ طوسی. در علم رجال نگاهش به محمد بن حسن بن ولید قمی است. اینجا نمی‌شود مثل شیخ طوسی روی صدوق حساب باز کرد.

ثالثاً:

نه تنها در راوی شناسی اعتماد به استادش دارد بلکه در روایت شناسی هم باز اعتماد سپاری به استاد دارد. هر روایتی که استاد نقل کند اعتماد به آن کند صدوق آن را حجت بین خود و خدا می داند این معنایش این نیست که صدوق خودش این روایات را تصحیح کرده باشد.

این هم اشکال دوم و سوم خوبی

جواب: اینکه صدوق اعتماد فراوانی به استاد دارد قبول است. اما این از ارزش سخن صدوق کم نمی کند. زیرا گاهی یک عامی از یک استاد و مجتهد تبعیت می کند می شود تبعیت مقلد از مجتهد. این ارزشی ندارد. اما گاهی یک عالم مطلع متضلع در رجال در حدیث محقق دقیق، این فرد می گوید من از استادم تبعیت دارم. این مانند تبعیت عامی از عالم نیست. این یعنی من بررسی کردم نتیجه بررسی من این است که سخن استادم بر حق است. عن علم تبعیت کردم نه تقلید اصطلاحی باشد.

خلاصه از این شهادت صدوق نمی توان به راحتی عبور کرد. اما نه این است هر آنچه در من لایحضر آمد به راوی شناسی نیاز ندارد. ما گفتیم در اعتبار روایت وثوق و اطمینان شخصی لازم است. در عملیات تجمیع قرائن با جمع کردن شواهد قرائن که می تواند به روایات اعتبار بدهد. انصاف این است همانطور که از سخن کلینی نمی توان گذشت از صدوق هم نمی توان گذشت.

نویسنده کتاب کسی است که در اطلاع از حدیث جز علمای سرآمد روزگار خود بود. نه تنها به حدیث شیعه بلکه به احادیث اهل سنت. بحق شیخ المحدثین است.

نویسنده کتاب در عصری بود که به منابع دست اول حدیث دسترسی دارد. به اصول و کتب منبع در حدیث شیعه دسترسی دارد. حالا این نویسنده که اساتید بسیار بزرگی داشته که شهر به شهر دنبال صید حدیث بوده است.

از سوی دیگر صدوقی که جز مسلک قمییین شناخته می شود و در مکتب قم و سواسی در نقل حدیث است و این دقت را ما در صدوق ه م می بینیم یک چنین شخصی چنین کتابی بنویسد می توان از کتاب او گذشت؟

قطعا ارزش کتاب من لایحضر را بقیه کتب او ندارد اما در عین حال کافی نیست. باید دید این روایت مشکل سندی دارد یا خیر؟ مشکل متنی دارد یا خیر؟ موافق روح شریعت هست یا خیر؟ باید اینها را بررسی کرد.

این پایان بحث در مورد من لایحضر بود.

نتیجه سخن این شد که باتوجه فرمایش کلینی و صدوق ما نمره ای به کافی و روایات من لایحضر می دهم اما کافی برای اعتبار نیست بلکه باید هم روایات از نظر سند و بخصوص از نظر مضمون و دلالت بررسی شود. مبنای ما در پذیرش، صرف روایت راوی نبود. محقق خویی مبنای پذیرش را وثوق حاصل شده از توثیق روات می داند و نگاه عمده ایشان به سند است نمی تواند از این دو مقدمه استفاده کند

تهذیب و استبصار

مرحوم فیض کاشانی ره در وافی فرموده است:

شیخ طوسی شهادت داده به اعتبار تهذیبین در حالی که ابدأ در تمام تهذیب و استبصار هیچ اثری از چنین شهادتی نیست. بلکه شیخ طوسی در کتاب عده عبارتی داشت که قبلاً کلمه به کلمه این عبارت را نقل کردیم و مفصل توضیح دادیم. از آن عبارت فهمیده می شود اصول مشهوره در دست علمای ما از جمله شیخ طوسی بوده و طبیعتاً از آنها در تالیف تهذیب و استبصار استفاده کرده است. می گوید سیره علما این بود که اگر روایتی نقل می شد می گفتند قلت هذا فادا باصل مشهور وکان راویه ثقه قبول می کردند و الان هم سیره این گونه است.

نهایت از این عبارت استفاده می شود که مرحوم طوسی بسیاری از اصول را داشته اما هرگز نگفته است که آنچه در تهذیب و استبصار آمده است حجت بین من خداست.

مثل مرحوم کلینی و صدوق چنین شهادتی نداد. مرحوم شیخ وعده داده است که کتاب بزرگتری بنویسد که همه روایات شیعه در آن جمع باشد این معلوم می شود که کتابخانه و سرمایه عظیمی داشت ولی تضمینی که همه این روایات از منابع دست اول است و حجت بین او خدا باشد ندارد.

از سویی باید توجه نمود که علت نگارش کتاب تهذیب و استبصار با علت نگارش کافی و فقیه فرق دارد. در کافی آن درخواست کنند ه آثار صحیحیه از معصومین را خواست و در من لایحضر کتابی خواست که در هنگامی که دسترسی به فقه نیست به کتاب عمل کند. آنها هم عمل کردند اما علت نگارش تهذیب و استبصار دفع یک شبهه است که روایات شما شیعیان متعارض است!! . آنچه شما تناقض گفتند!!

برای این جهت فقط روایاتی را مطرح می کند که چه بسا معارضی داردا

و گفتیم که اگر به یک روایت سند اشکال دارد فقط در مقام تعارض است گویا در غیر موارد تعارض فقط برای شیخ طوسی جای بحث نگذاشت زیرا منبع معتبر بود. نهایت چیزی که در اعتبار این وجود دارد این است که شیخ طائفه نوشته و اصول دستش بود. سر حلقه وصل قدما و متاخرین است. با وثاقت و جلالت و سرمایه علمی و کتابخانه مهم، این دو را نوشت و در مقام تعارض هم اشکال سندی کرد. گویا در غیر مورد

تعارض اعتماد به روایات که از اصول مشهوره نقل شده دارد. اما هرگز شهادتی را از شیخ طوسی نسبت به دو کتابش نمی بینید لذا در بین کتب اربعه نمره اعلا به کافی بعد من لایحضر بعد تهذیبین می دهیم.

حتی مرحوم علامه مجلسی در ملاذ الاخیار ص ۲۶ ج ۱ که سخن از اعتماد به شهادت کلینی و صدوق می دهد سخن از اعتماد به صدوقان یعنی کلینی و صدوق دارد می گوید

و اخذ الصدوقان ره الاخبار من تلک الاصول المعتمره و شهد ا فی کتابیهما بصحتها و لعل شهادتیهما لا تقصر عن شهاده اصحاب الرجال بعد اله الروات و ثقتهم.

شما می بینید سخنی از تهذیبین ندارد. با این که ملاذالاخیار شرح تهذیب است ولی سخن از شهادت از صدوقان دارد. معلوم می شود جایگاه تهذیبین حتی در نظر محدثی مثل مجلسی هم باندازه کافی و من لایحضر نبوده است.

بر اساس آنچه در مورد اعتبار کتب اربعه گفتیم و هم بر اساس حکم قرانی *وان جائکم فاسق.....* و حکم قرانی *ولا تقف ما لی لک به علم.....* و هم ادله روایی حجیت خبر واحد، و هم سیره عقلا، بیش از این را نمی رساند که باید به روایتی مطمئن شویم که علم عادی و عرفی به اعتبارش پیدا کنیم و الا حق اعتماد به آن را نداریم و این وثوق شخصی حاصل جمع بین قرائن است.

ما نه مثل برخی اخباری و محدثین هر آنچه به عنوان روایت است و لودر کتاب کافی و من لایحضر قبول داریم و نه مثل برخی از کسانی که دیده می شود چوب حراج به روایات می زنند با روایات معامله می کنیم ما بین روایت م جعله که اطمئنان به دروغ بودن داریم با روایات ضعیفه فرق می گذاریم . لزوما هر روایت ضعیفی مجعول نیست. مجعول بودن معیارهایی دارد روایت مجعول هیچ نمره ای ندارد ولی روایت ضعیف نمره ضعیفی دارد لذا ما در بررسی روایی حتی روایات ضعیفه السند را هم کنار نمی گذاریم اگر چه به تنهایی هرگز به آنها اعتماد نداریم. آن چه در مبنای اخذ به روایات گفته شد تاکید می شود با بحث مهمی که از جلسه بعد ان شاء الله در مورد انسداد خواهیم داشت. بحث انسداد با بی اعتنایی روبرو است. در حالیکه این بحث یکی از جدی ترین و مفیدتری مباحث اصولی است. ما در دوره قبل انسداد را بر پایه رسائل گفتیم اما این دوره بر کفایه و مصباح الاصول تاکید داریم.

حسین مقدس

جلسه ۱۲۷-۱۲۸

۱۴۰۰/۱۰/۸